نگاه

نود سالگی «خانم خَزوک»

مسعود میرعلایی

● نود سال پیش، در نوزدهم اسفندماه ۱۳۰۷، نمایش‌نامه‌ای «برای کودکستان‌ها و اطفال کلاس‌های ابتدایی»، چاپ و انتشار یافت که سرآغاز شکل‌گیری ادبیات نوین نمایشی برای کودکان ایران شد. نخستین نمایش‌نامه منتشرشده برای کودکان را زنده‌یاد جبار عسگرآبده (باغچه‌بان) نوشت و تصویرگری کرد و در «مطبعه اسلامی» شهر شیراز منتشر ساخت. کتاب «خانم خَزوک یا خود انتخاب رفیق»، با ابعاد ۱۶ در ۹ سانتی‌متر، در بیست صفحه و شش طرح ساوه‌سفید و به‌روش چاپ سنگی منتشر شده است. بر روی جلد کاغذی کتاب، عنوان عنوان برابر نویسنده و شناسنامه از آب شده و در پشت‌جلد شمنمن طرح آمده است؛ طرحی از همه نمایشگران که صحنه پایانی نمایش‌نامه را نشان می‌دهد. نخستین نمایش‌نامه چاپ‌شده برای خردسالان و کودکان ایران، منظوم و آهنگین (اپرت) است و در «یک پرده» و شش «مجلس» (صحنه) نوشته شده است. خانم خزوک، گاو غوک، خرگوش، خرِ زنبور، مونک پهلوان و شماری موش، شخصیت‌های این نمایش‌نامه هستند که برای صحنه اجرا نوشته شده و از کوبه «تئاتر یا کودکان و خردسالان» و «برای کودکان و خردسالان» است. «خانم خزوک یا خود انتخاب رفیق»، با تک‌گویی (مونولوگ) سوسک کوچولوی تنها وای «بختیار و خوش‌بخت» آغاز می‌شود که به هر سو می‌رود، می‌تواند، می‌تپد و می‌خرخد تا شاید راه را دل‌خواه، خود «آگاهیب» و «خوشبخت عالم» می‌داند. «هردو با هم جامه خرخر می‌شوند. از طرف دیگر، آشپزهای موش پهلوان داخل شدند. میل و سایر شیرینی‌ها را می‌گذارند و در عقب صدای نغاره نوشت‌ها در آن پول بخرند. موشک پهلوان در اطرافش زنبور و خزوک و غوک و خر و سایر موش‌ها در جلو موشک پهلوان رقص‌کنان داخل می‌شوند. پهلوان سر تخت قرار می‌گیرد و به او مرغ‌ها بیک در نوبه خود رقص می‌کند. در آخر، شیرینی قسمت می‌کنند و همه به هم پهلوان با شده سود می‌خوانند و مجلس، ختم می‌شود». با این توضیح‌های صحنه‌ای و همه‌رایی نمایش‌نامه بیان‌ماری‌ست. اما خلاصه‌ای نه‌چندان کوتاه از نخستین نمایش‌نامه چاپ‌شده برای خردسالان و کودکان به زبان فارسی است. با آن‌که بعد از سال‌ها از انتشار خانم خزوک می‌گذرد، موضوع و رویه‌نامه‌ای از برای خردسالان و کودکان همچنان تازگی و گیرایی دارد و کودکان با شخصیت خزوک و ماجرای نمایش‌نامه می‌توانند همراه باشند. جبار باغچه‌بان در جایگاه نویسنده نخستین نمایش‌نامه چاپ‌شده در تاریخ ادبیات نوین نمایشی کودکان و خردسالان ایران، افزون بر سودرَن‌ی از گیرایی‌های شخصیت‌ها و ماجرای نمایش‌نامه مثل شغاهی و عامیانه، همچون سادگی طرح، منظوم و آهنگین‌بودن، گنش‌های تکراریذیر، بهره‌گیری از «دست و از رابکیر» و «برای کودکان و خردسالان» کوفاگنی و آفرینش رویه‌نامه و سرانجامی نو برای نمایش‌نامه‌ای خود، پایانی خوش، شاد و کودانه برای آن آفریده است تا کودکان و خردسالان با دین این تئاتر، سرگرم شوند. لذت ببرند و بیاموزند. باغچه‌بان با آگاهی، پیش و شناخت از گستره آموزشی و پیوروشی نمایش‌نامه و کودکان و با بهره‌گیری هوشمندانه از ساختار افسانه مَثَل شغاهی و پُرآوازه «خاله سوسکه»، به بازآفرینی نوآورانه آن در قالب نمایش‌نامه پرداخته. او با دکرگونی‌های هوشمندانه و آگاهانه‌اش در بیرنگ، شخصیت‌ها و رویه‌نامه‌ای این افسانه مَثَل عامیانه - همسرایی و انتخاب آزادانه خلق- توانسته نمایش‌نامه‌ای بیافریند که با شخصیت‌های تازه و متناسب و شایسته برای خردسالان و کودکان داشته - انتخاب آزادانه درست و همسر وفادار («خود انتخاب رفیق»- یا با خواسته‌ها: آزبوها و دریافت‌های آنان هماهنگ باشد. باغچه‌بان با انتشار این نمایش‌نامه و با نوآوری‌هایش توانسته جایگاه حقیقی خود را که آغازگر و پیر تئاتر و ادبیات نوین نمایشی کودک در تاریخ ادبیات نوین کودکان ایران است، ایران و ماندگار سازد. باغچه‌بان چه هوشمندانه و هدفمند در آخرین بند کتاب، «اخطار» (یادآوری) می‌کند: «همین کتابچه و قصه‌های دیگر در پی هم منتشر می‌شود مخصوص کودکستان‌ها و کلاس‌های ابتدایی است خوبست برای تشویق آنها بعدش عودی و تقدیر در موقع امتحانات بهر یچه یک نسخه بخشید.

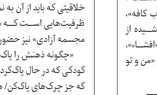

ارنست همینگوی
آخرین مصاحبه و دیگر گفت‌وگوها
ترجمه هوشنگ جیرانی
نشر چشمه

شیرازه

زندگی در بعدازظهر

● «ارنست همینگوی: آخرین مصاحبه و دیگر گفت‌وگوها» شامل چهار گفت‌وگو با همینگوی است که به تازگی با ترجمه هوشنگ جیرانی توسط نشر چشمه منتشر شده است. این کتاب یکسی از مجلدهای مجموعه‌ای با نام آخرین مصاحبه و دیگر گفت‌وگوها است که از سال ۲۰۱۱ به این‌سو در حال انتشار است و تاکنون بیش از یازده جلد از این مجموعه که شامل مصاحبه‌های آب شده و در پشت‌جلد شمنمن طرح آمده است؛ طرحی از همه نمایشگران که صحنه پایانی نمایش‌نامه را نشان می‌دهد. نخستین نمایش‌نامه چاپ‌شده برای خردسالان و کودکان ایران، منظوم و آهنگین (اپرت) است و در «یک پرده» و شش «مجلس» (صحنه) نوشته شده است. خانم خزوک، گاو غوک، خرِ زنبور، مونک پهلوان و شماری موش، شخصیت‌های این نمایش‌نامه هستند که برای صحنه اجرا نوشته شده و از کوبه «تئاتر یا کودکان و خردسالان» و «برای کودکان و خردسالان» است. «خانم خزوک یا خود انتخاب رفیق»، با تک‌گویی (مونولوگ) سوسک کوچولوی تنها وای «بختیار و خوش‌بخت» آغاز می‌شود که به هر سو می‌رود، می‌تواند، می‌تپد و می‌خرخد تا شاید راه را دل‌خواه، خود «آگاهیب» و «خوشبخت عالم» می‌داند. «هردو با هم جامه خرخر می‌شوند. از طرف دیگر، آشپزهای موش پهلوان داخل شدند. میل و سایر شیرینی‌ها را می‌گذارند و در عقب صدای نغاره نوشت‌ها در آن پول بخرند. موشک پهلوان در اطرافش زنبور و خزوک و غوک و خر و سایر موش‌ها در جلو موشک پهلوان رقص‌کنان داخل می‌شوند. پهلوان سر تخت قرار می‌گیرد و به او مرغ‌ها بیک در نوبه خود رقص می‌کند. در آخر، شیرینی قسمت می‌کنند و همه به هم پهلوان با شده سود می‌خوانند و مجلس، ختم می‌شود». با این توضیح‌های صحنه‌ای و همه‌رایی نمایش‌نامه بیان‌ماری‌ست. اما خلاصه‌ای نه‌چندان کوتاه از نخستین نمایش‌نامه چاپ‌شده برای خردسالان و کودکان به زبان فارسی است. با آن‌که بعد از سال‌ها از انتشار خانم خزوک می‌گذرد، موضوع و رویه‌نامه‌ای از برای خردسالان و کودکان همچنان تازگی و گیرایی دارد و کودکان با شخصیت خزوک و ماجرای نمایش‌نامه می‌توانند همراه باشند. جبار باغچه‌بان در جایگاه نویسنده نخستین نمایش‌نامه چاپ‌شده در تاریخ ادبیات نوین نمایشی کودکان و خردسالان ایران، افزون بر سودرَن‌ی از گیرایی‌های شخصیت‌ها و ماجرای نمایش‌نامه و عامیانه، همچون سادگی طرح، منظوم و آهنگین‌بودن، گنش‌های تکراریذیر، بهره‌گیری از «دست و از رابکیر» و «برای کودکان و خردسالان» کوفاگنی و آفرینش رویه‌نامه و سرانجامی نو برای نمایش‌نامه‌ای خود، پایانی خوش، شاد و کودانه برای آن آفریده است تا کودکان و خردسالان با دین این تئاتر، سرگرم شوند. لذت ببرند و بیاموزند. باغچه‌بان با آگاهی، پیش و شناخت از گستره آموزشی و پیوروشی نمایش‌نامه و کودکان و با بهره‌گیری هوشمندانه از ساختار افسانه مَثَل شغاهی و پُرآوازه «خاله سوسکه»، به بازآفرینی نوآورانه آن در قالب نمایش‌نامه پرداخته. او با دکرگونی‌های هوشمندانه و آگاهانه‌اش در بیرنگ، شخصیت‌ها و رویه‌نامه‌ای این افسانه مَثَل عامیانه - همسرایی و انتخاب آزادانه خلق- توانسته نمایش‌نامه‌ای بیافریند که با شخصیت‌های تازه و متناسب و شایسته برای خردسالان و کودکان داشته - انتخاب آزادانه درست و همسر وفادار («خود انتخاب رفیق»- یا با خواسته‌ها: آزبوها و دریافت‌های آنان هماهنگ باشد. باغچه‌بان با انتشار این نمایش‌نامه و با نوآوری‌هایش توانسته جایگاه حقیقی خود را که آغازگر و پیر تئاتر و ادبیات نوین نمایشی کودک در تاریخ ادبیات نوین کودکان ایران است، ایران و ماندگار سازد. باغچه‌بان چه هوشمندانه و هدفمند در آخرین بند کتاب، «اخطار» (یادآوری) می‌کند: «همین کتابچه و قصه‌های دیگر در پی هم منتشر می‌شود مخصوص کودکستان‌ها و کلاس‌های ابتدایی است خوبست برای تشویق آنها بعدش عودی و تقدیر در موقع امتحانات بهر یچه یک نسخه بخشید.

ادبیات

گفت‌وگو با فواد نظیری به مناسبت ترجمه «طوفان» شکسپیر

انسان دشواری وظیفه است

عکس: روبرو رستمی

علی شروقی

بعد از نمایشنامه‌های «رومئو و ژولیت»، «تیمون آتنی» و «حکایت زمستانی»، «طوفان» چهارمین اثر نمایشی ویلیام شکسپیر است که با ترجمه فواد نظیری در نشر ثالث منتشر شده است. «طوفان» کوپا آخرین نمایشنامه شکسپیر است؛ نمایشنامه‌ای درباره مردی به نام پروسپرو به زمانی فراموش‌ناپذیر می‌بلان بوده است اما برادرش با دسیسه او را از فرمانروایی خلع کرده. با دختر خردسالش به کشتی نشانده و رها کرده است به این امید که این پایانی باشد بر زندگی آن‌ها. حکمران خلع شده و دخترش اما از این توطئه مرگبار جان سالم به در می‌برند و از جزیره‌ای نامسکون سر درمی‌آورند. سال‌ها گذشته است و اکنون پروسپرو به یمن کتاب‌هایی که در زمینه علوم خفیه مطالعه کرده بر ارواح و اشباح و موجودات غریب جزیره حکم می‌راند و به کمک روحی به نام آریل توطئه‌کنندگان علیه خود را گرفتار طوفان می‌کند و آن‌گاه آن‌ها را به جزیره می‌کشاند. شکسپیر در «طوفان»، به تعبیر بان کات در مقاله «عصای پروسپرو» از کتاب «شکسپیر معاصر ما»، تاریخ جهان، تاریخی را که «به‌دوی خود جنون‌آمیز و دیوانه‌وار است»، بر صحنه جزیره‌ای نامسکون اجرا و تکرار کرده است. فواد نظیری ترجمه «طوفان» نیز ماننده ترجمه‌هایش از دیگر آثار نمایشی شکسپیر از پشتوانه‌های ادبیات کهن فارسی و ذخایر واژگانی موجود در این ادبیات بسیار کمک گرفته است. از این‌رو می‌خواهد بدانند. است با او به مناسبت انتشار ترجمه‌اش از این نمایشنامه.

«طوفان» چهارمین ترجمه شما از آثار نمایشی ویلیام شکسپیر است. به همین مناسبت شاید بد نباشد بر گردیم به آغاز این پروژه و اینکه چه شد که تصمیم گرفتید نمایشنامه‌هایی از شکسپیر ترجمه کنید؟

اولین کاری که من از شکسپیر ترجمه کردم «رومئو و ژولیت» بود. عشق و عاطفه‌ام به این نمایشنامه هم برمی‌گشت به دهه ۵۰ یعنی وقتی روایت سینمایی درخشان فرانکو زفرلی از این اثر در ایران نمایش داده شد. من آن موقع دانشجو بودم و این فیلم را بارها و بارها در سینما دیدم. در مقدمه ترجمه «رومئو و ژولیت» هم از آن یاد کرده‌ام و نوشته‌ام که من دوبله آن فیلم به قلم استاد پرویز دوایی بوده و واقعا هم ترجمه دوایی روی فیلم خوش نشسته و حق مطلب را ادا کرده است. من به حدی شیفته آن کار و دوبله‌اش بودم که گاهی می‌رفتم توی سالن‌های سینما و در همان تاریکی از آن لُب ترجمه‌اش‌ام...

● قبل از نمایش فیلم زفرلی نمایشنامه را خوانده بودید؟

نه، بعد از دیدن آن فیلم رفتم ترجمه‌ای را که بنگاه ترجمه و نشر کتاب با آن کاوه‌ای حاشیه‌نگار ارائه‌کرده بود خریدم و خواندم و جالبی از آن را با متن انگلیسی که داشتم مقایسه کردم. آن زمان اما به خیال رویا هم نمی‌دیدم که روزی بخواهم خودم این اثر را ترجمه کنم. تا اینکه سال‌ها بعد یعنی در دهه ۷۰ به فکر این کار افتادم. یعنی وقتی دیگر به‌طور حرفه‌ای به سمت ترجمه کشیده شده بودم. تمرکز من بیشتر و عموما روی شعر و ترجمه شعر است و آن زمان هم داشتم شعرهای نرودا را می‌خواندم و ترجمه می‌کردم که جیلی خواندم نرودا «رومئو و ژولیت» را به اسپانیولی ترجمه کرده و ترجمه‌اش هم یکی از درخشان‌ترین ترجمه‌ها به این زبان است. من اما کنجکاو بودم که ببینم چه‌طور می‌شود یک نمایشنامه شاعرانه را ترجمه کرد. چون «رومئو و ژولیت» در واقع یک منظومه عاشقانه بلند سراسر شاعرانه است. این شد که کار را برای خودم دست گرفتم و این کار به سامان رسید.

● بعد از آن بود که تصمیم گرفتید آثار دیگری هم از شکسپیر ترجمه کنید؟

راستش اینجا برنامه خاصی برای ترجمه کارهای دیگر شکسپیر نداشتم. اگرچه همیشه شکسپیر را می‌خواندم و می‌خواندم و معتقدم نشانه آثار شکسپیر برای سرزمینی مثل ایران که گله مسکین افتخار و سابقه درخشان تاریخی‌اش به صدمت ادبیات و شعر است صدوری است و ما نیاز جدیی به کارکردن روی ادبیات شکسپیر داریم. آن اثر ضرورت و نیاز را خوشبختانه ناامرصلت در دور اولش فراهنگ متوجه می‌شود و دو کار درخشان شکسپیر یعنی «اتللو» و «تاجر ونیزی» را ترجمه می‌کند. من هیچ وقت رکاز کار دیگری هم از شکسپیر را ترجمه کنم. اما وقتی «اتللو» به اتمام رسید و کار چاپ و نشر آن در حال انجام بود، من دو اثر دیگر را شروع کردم. یکی «تاجر ونیزی» بود که در آن زمان برای ترجمه سایه شاعرانه‌اش انتخاب شد و واقعا زبان خاص و جذابی دارد. یکی از شگردهای شکسپیر که من تمام آثارش را ترجمه کردم یکی از شگردهای شکسپیر که من تمام آثارش را ترجمه کردم این است که در آثارش آگاهانه ترجمه‌ها را به کار می‌برد. اگر کار ترجمه کنید می‌توانید بدانید که «دیه» یکباره بسیاری از این آموخته‌ها را سرمشق خودم کرده‌ام. یک هزمنه، یک شاعر یک نویسنده و یک مترجم اگر با زبان آثارش آشنا باشد، اگر با آثار آشنا باشد که «دیه» را بخواند و بخواند و بخواند و بخواند و بعدا عدای می‌کوبند که آثارش را خودش نوشته و مالا کریستوفر مارلو نوشته است. شاید هم این حرف‌ها در زمان روزگار شکسپیر هم بوده و در قرن بیست هم کسانی به عنوان پژوهشگر به آن دامن زده باشند. اما شکسپیر با نشانه‌هایی که با طرافت و حساسیتی فوق‌العاده در آثارش به جا گذاشته آثار خواسته‌شبه پیوند کار خودم است این بود که از غیر مثل «حکایت زمستانی» آن دختر خوار، پدیدیا، وقتی دارد باغی که در آن گل پرورش می‌دهد، گل‌هایی را به پادشاه معرفی می‌کند با زبانی آهنگین و خیلی خیلی عاشقانه از همان گل‌هایی نام می‌برد که اوفلیا در «هملت» در دست گرفته و می‌رود که خودش را در رودخانه غرق کند. با همین نمایشنامه «طوفان» که من آن‌ها را به «هملت» است. در «هملت» کلایوس برادرش را می‌کشد که قدرت را به دست بگیرد و در «طوفان» هم برادر پروسپرو وقتی او رفته و خودش را وقف کتابخانه‌اش کرده و دارد مطالعه می‌کند و قدرت را به نحوی به او واگذار کرده. تراژدی‌نامه‌ای که او کودتا می‌کند و تا وقتی قال او هم می‌رود و اصلا به اینه اینکه غرق نشود و او را به دختر دو سه ساله‌اش در دریا رها می‌کند.

● جایی از مقدمه ترجمه «طوفان» در مورد شیوه ترجمه نوشته‌اید که در انتخاب زبان و واژگان و ادبیات کلاسیک و در شعر معاصر فارسی را به رخ دارد کشانده‌اید. این به نظرم هم در این ترجمه و هم در ترجمه‌های دیگرتان کاملا مشهود است و اتفاقا طوری هم از این ظرفیت‌ها استفاده کرده‌اید که خیلی خوب

در مورد ترجمه شکسپیر آن‌چه باید به آن توجه کرد حفظ سرشت شعری آثار او در ترجمه است. فقط با کداشتن واژگان فخیم نمی‌توان از پس ترجمه شکسپیر برآمد بلکه آن‌چه اهمیت دارد بازسازی آن اوست. شعر سپید است و برای ترجمه آثار او باید زبانی آموزی را در عین حال زبانی پرسه در ادبیات کلاسیک و واژگان آرکائیک داشته باشد که کارکرفت

خب «تیمون آتنی» به‌نوعی بیانیه اعتراضی شکسپیر در قبال نامردمی‌های حاکم بر جامعه زمان خودش است. گرچه قصه را، شاید برای اینکه جان به در ببرد، برده به یونان باستان و مصداق تاریخی برانیش در نظر گرفته، اما نمایشنامه را که بخوانید می‌بینید که کاملا منطبق است اینکه امروزه در غرب به آن توجه کرده‌اند و آن را مورد بازخوانی قرار داده‌اند چون این نمایشنامه به نوعی هشداری است در قبال توحش لجام‌گسیخته نئولیبرالیسم؛ سیطره نازیسم یا چهره‌های متفاوت و سرمایه‌داری لجام‌گسیخته وحشی‌ای که نمودش را همین امروز در اولین قدرت حاکم بر دنیا می‌بینیم. رد و نشان تمام اینها در «تیمون آتنی» هست و این نمایشنامه ما را به فکر فرومی‌برد که چه اتفاقی می‌افتد که نخبگان، فداکاران و پشروده‌سازان یک جامعه یا قربانی می‌شوند یا تبدیل می‌شوند به ضد بشر. این هشدار بزرگ و جدی در «تیمون آتنی» ما را بر آن داشت که آن را ترجمه کنم. همین‌ها باید ادای دینی هم بکنم به جناب رضی معظمی که این نمایشنامه را اگر اشتباه نکنم در سال ۵۱ ترجمه کرده‌اند و مقدمه خوبی هم بر آن نوشته‌اند.

● این ترجمه کجا چاپ شده بود؟

در انتشارات آسیا. البته من وقتی «تیمون آتنی» را ترجمه کردم این موضوع را نمی‌دانستم و بعدا که متوجه شدم پیگیر شدم که آقای معظمی را پیدا کنم ولی فهمیدم که متأسفانه فوت کرده‌اند.

● بعد از «تیمون آتنی» هم رفتید سراغ «حکایت زمستانی»؟...

بله بعد از آن راستش دیگر وسوسه ادامه کار روی شکسپیر گریبانم را رها نکرد، اما همچنان تأکیدم بیشتر بر ترجمه کارهای کمتر شناخته و خوانده‌شده شکسپیر بود. این بود که رفتم سراغ «حکایت زمستانی» که قصه بسیار دلنشین و شیرینی دارد و همان‌طور که در خود متن هم اشاره شده مناسب نقل در شب‌های زمستان و کنار آتش است. اگرچه سه پرده اول آن ترازدی قوی‌العاده سنگین و کلافه‌کننده‌ای است که نطفه‌اش در حسادتی کور و دیوانه‌وار شکل می‌گیرد و از این حیث به نوعی به «اتللو» نزدیک می‌شود. منتها در «حکایت زمستانی» شکسپیر بعد از آن ترازدی سنگین سه پرده اول، با یک چرخش حکایت را به سمت عاقبت‌به‌خیری برمی‌گرداند و نمایشنامه از ترازدی به کمدی تبدیل می‌شود.

● می‌رسیم به «طوفان» که تازه‌ترین ترجمه شما از شکسپیر و گویا آخرین اثر نمایشی اوست؟

بله «طوفان» آخرین اثر شکسپیر و چکیده همه تجربیات تلخ و شیرین اوست. این را فقط من نمی‌گویم. در تحلیل‌هایی هم که درباره این اثر نوشته شده به این موضوع اشاره شده است. اگرچه خواننده‌ای هم که نه آن تحلیل‌ها بلکه فقط خود اثر شکسپیر را بخواند و بخواند باشد. وقتی به «طوفان» «عمیق نگاه کند این را درمی‌یابد. این نمایشنامه که در سال‌های پایانی زندگی شکسپیر نوشته شده حاصل دوره‌ای است که او ظاهرا از آن کوفتاری‌های سخت و سنگین مالی تا حد زیادی خلاص شده و قدری به آرامش درونی رسیده بوده است. در این دوره شکسپیر متمول شده و شاید از بس تلخی‌های روزگار آزارش داده بوده دیگر نمی‌خواسته به آن شدت و حدت قبل بر تلخی‌هایی که در ترازدی‌های سنگین و غمبار قبلی‌اش نمود یافته بود. تأکید کند. «طوفان» مرکبار ترازدی شروع می‌شود اما پایانی نسبتا امیدوارکننده و روشن و شیرین دارد.

● در مقدمه‌ات بر ترجمه «طوفان» نوشته‌اید که بعد از اینکه از ترجمه آن فاصله گرفتید عظمت آن شما را درک‌تر دید.

بله. چون خیلی ترجمه که آن چنان درکیم بیا کردن معادل‌های در خورِ زبان این اثر بودم و این چنین در تلاطم که نمی‌توانستم تمام وجوه عظمت آن را دریابم. حکایت کوهی است که وقتی پای آن ایستاده باشی ممکن است عظمتش را به‌طور کامل درک نکنی اما وقتی از آن دور می‌شوی به عظمتش پی می‌بری.

● کارترجمه‌ات طی چقدر بود؟

بله... در «طوفان» هم مثل «حکایت زمستانی» قطعات منظوم و موزون زیاد است و این قطعات اثر را خواندن‌ار عروض شعر انگلیسی بسته بلکه برخوردار از طنین و وزن درونی کلمات‌اند. گاهی مقفا و گاهی هم سفید. اینجا هم کار و سپید هستند. این فقط هم مختص «طوفان» نیست. در کارهای دیگر شکسپیر هم این حالت وجود دارد. مثل «حکایت زمستانی» که اشاره کردم و یا «رومئو و ژولیت» تمام تایستان». شکسپیر اساسا یک شاعر درامانویست است و جاهایی از نمایشنامه‌هایش یکباره میل شاعری‌اش غالب می‌شود و شروع می‌کند قطعه‌ای را به شعر گفتن و بعد کرده و ادامه‌ی از حالت شعری خارج می‌شود. مثلا جایی در «تیمون آتنی» بیشتر مخرج تیمون شروع می‌کند به منظوم و مقفا حرفزدن، بعد خارج می‌شود از این طرز بیان و همین‌ها هم حیث حرف‌زدن و جا دکار کارگر درباره «مستمر» تنظیم می‌افتد. این یکی از شگردهای شکسپیر که شیرین شعر می‌توانسته حال حادثه و تصادف بوده باشد. اما نه دشرم این یک طنز بزرگ است که در آثارش آگاهانه ترجمه‌ها را به چهار بحر آن ترجمه بدهد.

● جالب اینکه ترجمه‌های ناامرصلت منظومه به دورانی است که ما هنوز سابقه چندانی در زمینه ادبیات نمایشی نداشته‌ایم...

بله یک اتفاق ضروری اینکه شکسپیر کلاسیک ما مجموعه آثار حکیم نظامی گنجوی و شاهنامه حکیم فردوسی را دارید که کدشته از اینکه از ارتباط و ریشه‌های مستحکم زبان فارسی محسوب می‌شود به لحاظ نمایشی هم درخشان‌اند. این اثر بر از سروسازهای مختلف و گفت‌وگو هستند و از این لحاظ جنبه تئاتری و دراماتیک دارند.

● کفتید بعد از «رومئو و ژولیت» قصد نداشتید کار دیگری از شکسپیر ترجمه کنید؟

نه، بعد از آن برگشتم به کار شعر و ترجمه شعر و علاوه بر ترجمه، یکی دو دفتر شعر هم از خودم چاپ کردم تا اینکه برگشت اتفاق به «تیمون آتنی» برخورده که از کارهای کمتر شناخته‌شده و مربوط به تقریبا ده، یازده سال آخر عمر شکسپیر است. این نمایشنامه واقعا ما کشفکننده قدر. مخصوصا که می‌دیدم حق این ترازدی فوق‌العاده نیروبمند در سرزمین ما آن‌طور که باید ادا نشده و استاد و ادا نمی‌ها شاخته‌شده نیست درحالی‌که کار بسیار مهمی است. این نمایشنامه را که خواندم شروع کردم به خواندن یک‌سری تحلیل‌ها درباره آن و قدری که جست‌وجو کردم، فهمیدم که امروزه در غرب بیشتر به این اثر توجه و روی آن کار شده و اجراهای مختلفی هم از اجراهای کلاسیک و برداشت‌های مدرن، از آن روی صحنه رفته است.

● از چه منظوری مورد توجه قرار گرفته؟

بعد از نمایشنامه‌های «رومئو و ژولیت»، «تیمون آتنی» و «حکایت زمستانی»، «طوفان» چهارمین اثر نمایشی ویلیام شکسپیر است که با ترجمه فواد نظیری در نشر ثالث منتشر شده است. «طوفان» کوپا آخرین نمایشنامه شکسپیر است؛ نمایشنامه‌ای درباره مردی به نام پروسپرو به زمانی فراموش‌ناپذیر می‌بلان بوده است اما برادرش با دسیسه او را از فرمانروایی خلع کرده. با دختر خردسالش به کشتی نشانده و رها کرده است به این امید که این پایانی باشد بر زندگی آن‌ها. حکمران خلع شده و دخترش اما از این توطئه مرگبار جان سالم به در می‌برند و از جزیره‌ای نامسکون سر درمی‌آورند. سال‌ها گذشته است و اکنون پروسپرو به یمن کتاب‌هایی که در زمینه علوم خفیه مطالعه کرده بر ارواح و اشباح و موجودات غریب جزیره حکم می‌راند و به کمک روحی به نام آریل توطئه‌کنندگان علیه خود را گرفتار طوفان می‌کند و آن‌گاه آن‌ها را به جزیره می‌کشاند. شکسپیر در «طوفان»، به تعبیر بان کات در مقاله «عصای پروسپرو» از کتاب «شکسپیر معاصر ما»، تاریخ جهان، تاریخی را که «به‌دوی خود جنون‌آمیز و دیوانه‌وار است»، بر صحنه جزیره‌ای نامسکون اجرا و تکرار کرده است. فواد نظیری ترجمه «طوفان» نیز ماننده ترجمه‌هایش از دیگر آثار نمایشی شکسپیر از پشتوانه‌های ادبیات کهن فارسی و ذخایر واژگانی موجود در این ادبیات بسیار کمک گرفته است. از این‌رو می‌خواهد بدانند. است با او به مناسبت انتشار ترجمه‌اش از این نمایشنامه.

● «طوفان» چهارمین ترجمه شما از آثار نمایشی ویلیام شکسپیر است. به همین مناسبت شاید بد نباشد برگردیم به آغاز این پروژه و اینکه چه شد که تصمیم گرفتید نمایشنامه‌هایی از شکسپیر ترجمه کنید؟

اولین کاری که من از شکسپیر ترجمه کردم «رومئو و ژولیت» بود. عشق و عاطفه‌ام به این نمایشنامه هم برمی‌گشت به دهه ۵۰ یعنی وقتی روایت سینمایی درخشان فرانکو زفرلی از این اثر در ایران نمایش داده شد. من آن موقع دانشجو بودم و این فیلم را بارها و بارها در سینما دیدم. در مقدمه ترجمه «رومئو و ژولیت» هم از آن یاد کرده‌ام و نوشته‌ام که من دوبله آن فیلم به قلم استاد پرویز دوایی بوده و واقعا هم ترجمه دوایی روی فیلم خوش نشسته و حق مطلب را ادا کرده است. من به حدی شیفته آن کار و دوبله‌اش بودم که گاهی می‌رفتم توی سالن‌های سینما و در همان تاریکی از آن لُب ترجمه‌اش...

● قبل از نمایش فیلم زفرلی نمایشنامه را خوانده بودید؟

نه، بعد از دیدن آن فیلم رفتم ترجمه‌ای را که بنگاه ترجمه و نشر کتاب با آن کاوه‌ای حاشیه‌نگار ارائه‌کرده بود خریدم و خواندم و جالبی از آن را با متن انگلیسی که داشتم مقایسه کردم. آن زمان اما به خیال رویا هم نمی‌دیدم که روزی بخواهم خودم این اثر را ترجمه کنم. تا اینکه سال‌ها بعد یعنی در دهه ۷۰ به فکر این کار افتادم. یعنی وقتی دیگر به‌طور حرفه‌ای به سمت ترجمه کشیده شده بودم. تمرکز من بیشتر و عموما روی شعر و ترجمه شعر است و آن زمان هم داشتم شعرهای نرودا را می‌خواندم و ترجمه می‌کردم که جیلی خواندم نرودا «رومئو و ژولیت» را به اسپانیولی ترجمه کرده و ترجمه‌اش هم یکی از درخشان‌ترین ترجمه‌ها به این زبان است. من اما کنجکاو بودم که ببینم چه‌طور می‌شود یک نمایشنامه شاعرانه را ترجمه کرد. چون «رومئو و ژولیت» در واقع یک منظومه عاشقانه بلند سراسر شاعرانه است. این شد که کار را برای خودم دست گرفتم و این کار به سامان رسید.

● بعد از آن بود که تصمیم گرفتید آثار دیگری هم از شکسپیر ترجمه کنید؟

راستش اینجا برنامه خاصی برای ترجمه کارهای دیگر شکسپیر نداشتم. اگرچه همیشه شکسپیر را می‌خواندم و می‌خواندم و معتقدم نشانه آثار شکسپیر برای سرزمینی مثل ایران که گله مسکین افتخار و سابقه درخشان تاریخی‌اش به صدمت ادبیات و شعر است صدوری است و ما نیاز جدیی به کارکردن روی ادبیات شکسپیر داریم. آن اثر ضرورت و نیاز را خوشبختانه ناامرصلت در دور اولش فراهنگ متوجه می‌شود و دو کار درخشان شکسپیر یعنی «اتللو» و «تاجر ونیزی» را ترجمه می‌کند. من هیچ وقت رکاز کار دیگری هم از شکسپیر را ترجمه کنم. اما وقتی «اتللو» به اتمام رسید و کار چاپ و نشر آن در حال انجام بود، من دو اثر دیگر را شروع کردم. یکی «تاجر ونیزی» بود که در آن زمان برای ترجمه سایه شاعرانه‌اش انتخاب شد و واقعا زبان خاص و جذابی دارد. یکی از شگردهای شکسپیر که من تمام آثارش را ترجمه کردم این است که در آثارش آگاهانه ترجمه‌ها را به کار برد. در عین حال من به معنی می‌گفتم از مقدمه‌ای نوشته‌ام که اراله می‌دهم برای اجرا مناسب باشد. به همین دلیل است که زبان کلاسیک را با زبان عصر معاصر ترکیب می‌کنم. مثلا جایی که از حالت روایی بیرد و به تأکید به حق گفتند و واقعا هم خواندن من شود از زبان اخون‌والات کمک می‌گیرم. جایی دیگر به تناسب لحن و حال و هوا از شاملو و یا از نثر درخشان استاد ابراهیم گلستان و از حریان و شرّیانی که در نثر شاعرانه او هست. همین‌ها نشانی از عشقی بوده که من به ادبیات معاصر و کلاسیک خودمان داشته‌ام. این عشق باعث شد که آن متون در ناخودآگاه من جریان داشته باشند و باعث شد که آن متون در ترجمه به جایش «توری» گذاشت یکی «توری» حق مطلب را ادا نمی‌کرد. اینجا بود که واژه «گلسون» به در یک فرهنگ واژگان لباس به آن برخورد بودم به یادم آمد و دیدم وقتی من چنین واژه‌ای را در اثرت خودمان دارم و در یک فرهنگ ارجمند هم آنجا آنجا که جایش است آن را به کار نبرم. اما قصه این به کدش نشسته که موقع ترجمه واقعه باشم جست‌وجو کرده باشم که لغتی پیدا کنم. من عادت دارم مثل روزنامه فرهنگ ویژه برنج اینجا و جاهایی به کمکم می‌آید. همان‌طور که خواندن متون کلاسیک فراوان به من کمک کرده. مثلا در «جواهرالحکایات» واژه «تاوس» آمده است. اگر مارکو ترجمه کنید می‌توانید «دیه» بگذارید و بی‌ارزش این آموخته‌ها را سرمشق خودم کرده‌ام. یک هزمنه، یک شاعر، یک نویسنده و یک مترجم اگر با زبان آثارش آشنا باشد. اینکه «دیه» را بخواند و بخواند و بخواند و بخواند و بعدا عدای می‌کوبند که آثارش را خودش نوشته و مالا کریستوفر مارلو نوشته است. شاید هم این حرف‌ها در زمان روزگار شکسپیر هم بوده و در قرن بیست هم کسانی به عنوان پژوهشگر به آن دامن زده باشند. اما شکسپیر با نشانه‌هایی که با ظرافت و حساسیتی فوق‌العاده در آثارش به جا گذاشته آثار خواسته‌شبه پیوند کار خودم است این بود که از غیر مثل «حکایت زمستانی» آن دختر خوار، پدیدیا، وقتی دارد باغی که در آن گل پرورش می‌دهد گل‌هایی را به پادشاه معرفی می‌کند با زبانی آهنگین و خیلی خیلی عاشقانه از همان گل‌هایی نام می‌برد که اوفلیا در «هملت» در دست گرفته و می‌رود که خودش را در رودخانه غرق کند. با همین نمایشنامه «طوفان» که من آن‌ها را به «هملت» است. در «هملت» کلایوس برادرش را می‌کشد که قدرت را به دست بگیرد و در «طوفان» هم برادر پروسپرو وقتی او رفته و خودش را وقف کتابخانه‌اش کرده و دارد مطالعه می‌کند و قدرت را به نحوی به او واگذار کرده. تراژدی‌نامه‌ای که او کودتا می‌کند و تا وقتی قال او هم می‌رود و اصلا به اینه اینکه غرق نشود او را به دختر دو سه ساله‌اش در دریا رها می‌کند.

● جایی از مقدمه ترجمه «طوفان» در مورد شیوه ترجمه نوشته‌اید که در انتخاب زبان و واژگان و ادبیات کلاسیک و در شعر معاصر فارسی را به رخ دارد کشانده‌اید. این به نظرم هم در این ترجمه و هم در ترجمه‌های دیگرتان کاملا مشهود است و اتفاقا طوری هم از این ظرفیت‌ها استفاده کرده‌اید که خیلی خوب

**در مورد ترجمه شکسپیر آن‌چه باید به آن توجه کرد حفظ سرشت شعری آثار او در ترجمه است